

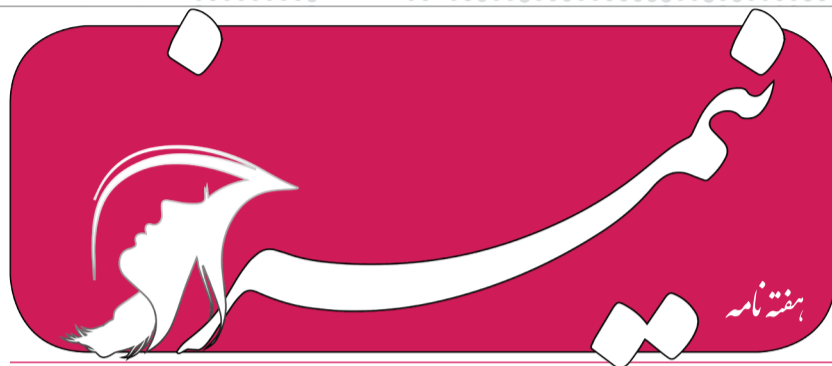


شکرذخت جعفری
دانشجوی دکتری و ابداع گر
روش جدید در درمان سرطان

تعمیرگاه موبایل زنانه
گامی در افزایش امنیت حریم خصوصی زنان



سال اول
شماره ۹
دوشنبه
۱۵ عقرب ۱۳۹۶
قیمت ۱۰ افغانی
Monday
November 06, 2017
Vol. 1
No. 9



اینجا، چراغی روشن است

شخصیت ما همان کارهایی
است که دور از چشم دیگران
انجام می دهیم.

چکسون براون
موسیقی دان امریکایی



رویکرد نیمرخ

کیم فاطمه روشنیان

تذکر چند نکته
در ماجرای دگروال



هفته ی گذشته «ماجرای دگروال» به دلیل بازخورد اخلاقی مورد توجه کاربران رسانه های اجتماعی قرار گرفت. به همین دلیل به دلیل فلسفه و ماهیت فعالیت رسانه یی در امر برملا ساختن دلیل و عوامل «چراغی و چگونگی» فساد اداری و اخلاقی که زمینه و بستری برای به وجود آمدن مشکل «ماجرای دگروال» بوده است و ارائه ی راه حل اساسی، تذکر چند پاراگراف، لازمی و ضروری است. درباره ی چگونگی «پرسش فرعی» ماجرای دگروال «وادار کردن دختری به رابطه نامشروع برای انتصاب به منصبی»، زیاد نوشته و خوانده شده است. اما درباره چراغی این ماجرا که در حقیقت «پرسش اصلی» در وقوع مشکل و ارائه ی راه برای آن است، توجه و تمرکز لازم صورت نگرفته است.

برای اینکه به پرسش اصلی «چراغی» یا دلیل و علت وقوع مشکل ماجرای دگروال پاسخ اساسی داده شود، به تبیین یک قاعده و اصل جامعه شناختی اتکا می کنیم. کارشناسان امور به این امر معتقدند که «مشکل فرد و جامعه از دو تقصیر ناشی می شود؛ تقصیر خود فرد و تقصیر نظام اجتماعی و سیاسی که فرد و جامعه در آن به سر می برند.»

مشکل استفاده ی مشترک جنسی از عروس توسط جنرال ارتش با پرسش در جلال آباد و در نهایت به قتل رساندن قربانی وحکم حامد کرزی برای فیصله ی آن در جرگه ی قومی، سکوت و پنهان کاری کمیسیون مستقل حقوق بشر؛ قتل فجیع فرخنده در قلمب شهرکابل و جوار دیوار ارگ ریاست جمهوری با کتمان حقیقت وقوع ماجراهای جنسی کاندومی در زیارتگاه مسجد شاه دوشمشیره توسط حکومت و محاکم قضایی، و سکوت نویسندگان و فعالان حقوق بشر و جامعه مدنی در قبال به فراموشی فرارگرفتن اصل فاجعه ی فرخنده؛ و دهها ماجرای دیگر مانند رخشانه به شمول «ماجرای دگروال» که یکی از هزارها مشکل به وقوع پیوسته در جامعه و کشور است و هزار چندانگهی افکار عمومی را متأثر می سازند، آذنان انسانی را تسخیر می کنند و اخلاق اجتماعی را تخریب می نمایند. در جوامعی برخوردار از هویت های سیاسی و نظام های اجتماعی تعریف شده و متکی به مکتب های فلسفی و حقوقی؛ حتا برای رفع و درمان مشکل فرد، راه حل اساسی از سوی مدیریت نظام سیاسی به اعتبار حقوق شهروندی ارایه و به اجرا گذاریده می شود. اما در جامعه و کشور ما که در فقدان هویت سیاسی و نظام اجتماعی مقتضی به حقوق شهروندی به سر می بریم، می بایست هر روز شاهد وقوع تضییع حقوق انسانی انسانهای ساکن در کشور خود باشیم.

آنهایی که ادعای استادی، نویسندگی و فعالیت مدنی برای محافظت از حقوق بشر، تأمین حقوق شهروندی و کرامت انسانی، دارند، متأسفانه در فکر پاسخ اساسی برای پرسش اصلی (چراغی) وقوع جنایت های غم انگیز و زندگی براندازی مانند «ماجرای دگروال» نبوده اند. در حقیقت پاسخ اساسی به پرسش اصلی اینست که جامعه و کشور ما فاقد نظام سیاسی و اجتماعی مبتنی بر احترام به حقوق بشر و متکی به حقوق شهروندی است و می بایست مبتنی بر علم و متکی به «قاعده ی عدالت» این نظام اجتماعی را ایجاد کنیم تا مسؤولیت و کرامت انسانی ما پاس داشته شوند.

به بیان دیگر؛ ماجرای دگروال و ماجراهای بسیار شدیدتر و یا مشابه، تنها معلول ها اند فلسفه ی وجودی و اعتبار علم، دین، حکومت و رسانه دریافتن علل و عوامل اصلی، چراغی این ماجراها و ارایه ی راه حل و نسخه ی شفا بخش برای درمان این امراض مزمن و مهلک اجتماعی، قابل رسمیت و اعتناست که در غیر این همه دروغ گفته اند و در وقوع این ماجراها شریکند.

صاف و ساده جرأت کنیم، مسؤولیت به خرج دهیم و متکی بر بیان خداوند «خلق الانسان وعلمه البیان» بگوییم که عبور از نظام سنتی قبیله یی با برطرف کردن سلطه ی قومی، آغاز «راه دشوار آزادی» در تأمین عدالت اجتماعی و جنسیتی است. تا وقتی که نوع نظام فساد انگیز قبیله یی با جرگه «ریش سفید» محوری، مرد «جنس» سالاری و جنرال «مدال» مداری حاکم و بر سرکار باشند حوادث بسیار ناگوارتر و فاجعه آمیزتری از «ماجرای دگروال» ستاره دار، به وقوع خواهند پیوست. ۱۲ عقرب ۱۳۹۶ - کابل



خدا حافظ گل سوری

به مناسبت دوازدهمین سالگرد قتل نادیا انجمن



هفته نامه نیمرخ را هر هفته در دفتر کار و پشت در منزل تان دریافت نمایند

دریافت کننده	مدت قرارداد	هزینه ارسال
مؤسسات خارجی	۶ ماه	۱۰۰ دالر
	۱۲ ماه	۱۵۰ دالر
مؤسسات داخلی، دانشگاه ها، بانکها، مراکز علمی و سایر نهادهای خصوصی و دولتی	۶ ماه	۳۰۰۰ افغانی
	۱۲ ماه	۵۰۰۰ افغانی
دانشجویان و اساتید دانشگاه	۶ ماه	۲۰۰۰ افغانی
	۱۲ ماه	۳۵۰۰ افغانی



معرفی کتاب

شهرزاده سمرقندی

قسمت چهارم

زمین مادران

نویسنده شهرزاده سمرقندی روایتگر داستان زندگی سه نسل از زنان همسایه ما (تاجیکستان) گوشواره ای که مادر همیشه وقتی می خواست لباس رسمی خود را بپوشد و تمام مدال های خود را سر سینه اش می آویزد این گوشواره را به گوش می کند. با آن لباس پیراهن کوتاه تیره رنگی که تا میان اش می رسد و دامن هم رنگ آن که دو سه وجب پایین تر از زانوی اش می استاد. مادر این سبک لباس دوران شوروی خود را نگه داشته بود. حتا سبک موی های خود را که پشت سر همه را جمع می کرد و دور سرش می پیچید. موی های اش را همیشه تیره رنگ می زد. به قول خود مادر او از نسل زنان «چهارپهلو» بود. دل مادر پر بود از شادی این که من حافظه ام را به دست آوردم. در حالی که با مجله تند-تند به خود باد می زد، گفت امیدوارم که این مرد پیگیری نکند، حوصله درگیری با پلیس را ندارم. به سوی من نگاه می کند و انگار با دوست قابل اعتمادی رو به رو شده باشد، ادامه می دهد. اما نام اش را یادداشت کردم، به هر حال باید هدیه ای برایش ببرم!

در صفحه ۳

تعمیرگاه موبایل زنانه

کلمی در افزایش امنیت حریم خصوصی زنان



گزارش
کلمی آمنه امید



زنان، کارگاه عکاسی و آموزشگاه انجیرری کامپیوتر در بخش سخت افزار و نرم افزار را برای بانوان ایجاد خواهد کرد. افتتاح این برنامه بازتاب دهنده تلاش، مدیریت و موفقیت کار جمعی زنان وهمچنان تشویق و تقدیر از زنانی بود که هدفمندانه برای آینده بهتر زنان جامعه تلاش و مبارزه می کنند. این برنامه با حضور جمع کثیر از فرهنگیان، استادان دانشگاه ها، فعالین مدنی و دانشجویان همراه بود. تعداد از اشتراک کننده گان دیدگاه شان را در مورد برگزاری این برنامه چنین بیان نموده است، آقای محمد ابراهیم فدایی عالم دین و رییس شورای اجتماعی اندیشه نوین ابراز داشت که: متاثر شدم از حضور، فعالیت، خلاقیت و مدیریت زنان، زنان ثابت کردن که با کار و ابتکارات شان می توانند روی ذهنیت مردسالاری تاثیر گذاشته و به جامعه سمت وجهت بدهند. خانم ذکیه فیضی اشتراک کننده دیگری بود که دلیل حضورش در این برنامه را همدستی با زنان قدرت مند جامعه گفته افزود که زنانی با پشتکار و خلاق هر قدر که منسجم حرکت کنند به همان میزان تاثیرگذار واقع می شوند. آقای نظیر احمد فرهنگ در مورد افتتاح چنین برنامه ی گفت: خشونت با آگاهی و اشتغال زنان رابطه مستقیم دارد هر قدر زنان حضور فعال داشته باشند در جامعه به همان اندازه خشونت ها علیه آنان کاهش پیدا می کند و مردان جامعه کم کم عادت می کند که زنان را با فعالیت و کارکردهای آنان ببینند. او تاکید کرد که باید برنامه های آگاهی دهی و آموزش برای مردان جامعه که عاملین اصلی خشونت هستند، برگزار شود تا آنها از حقوق، فعالیت و کارکرد موثر زنان آگاه شده و در تغییر خود و جامعه تلاش کنند.

حفظ حریم خصوصی زنان و امنیت تصاویر و فضای مجازی از جمله دغدغه های زنان و دختران در کابل است که در مواردی، تعمیرکننده موبایل حریم خصوصی موبایل زنان را به بهانه تعمیر، نقض کرده است. آموزشگاه و ترمیم گاه موبایل بانو افتتاح شد. این برنامه که از سوی سازمان زنان توانمند در دانشگاه غرستان برگزار شده بود، نمایشگاهی از صنایع دستی، گهرتراشی، مریا و ترشی سازی و شماری دیگری از فعالیت های این سازمان را نیز در برداشت. بانو حمیده لیسائی، ماستر علوم سیاسی و نویسنده که رئیس و موسس سازمان زنان توانمند است، در مصاحبه ای با هفته نامه ی نیمرخ گفت: هدف از ایجاد این سازمان، تغییر، شخصیت سازی و حمایت از زنان است. وی افزود که در افغانستان نگاه ها به زنان و کار در زمینه ی زنان، پروژه ای و مقطعی بوده است. ما درصدد تغییر این نوع نگاه و کار با برنامه های درازمدت در زمینه ی زنان هستیم. سازمان زنان توانمند در عمر ۹ ماهه خودش فعالیت های گسترده ای را انجام داده است که از آن جمله، تحقیقات در رابطه با زنان و آگاهی دهی زنان در زمینه های مختلف، تولیدات ترشی و مریا، کار در زمینه گهرشناسی و گهرتراشی، صنایع دستی و امروز هم افتتاح آموزشگاه و ترمیم گاه موبایل بانو را داریم که نوعی تابوشکنی و هنجارشکنی در جامعه است؛ چون برای اولین بار خانم ها وارد بخش انجیرری موبایل می شود؛ کاری که پیش از این در افغانستان کاملن مردانه بود. بانو لیسائی از کار سازمان در زمینه ی تحصیل و معرفی زنان در دانشگاه ها و کورس های آموزشی- حرفه ای یادآور شده و افزود که در آینده فروشگاه برای محصولات دست ساخته ی

خداحافظ گل سوری

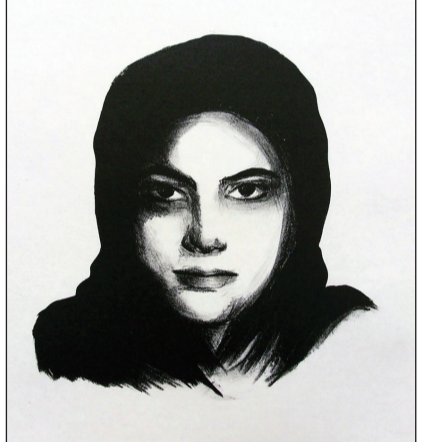
به مناسبت دوازدهمین سالگرد قتل نادیا انجمن، (۵ نوامبر ۲۰۰۵)



یادواره
کلمه مریم شاهی

شاعر جوان سرانجام در ۱۵ عقرب ۱۳۸۴ مصادف با پنجم نوامبر سال ۲۰۰۵ میلادی در هرات، در سن بیست و پنج سالگی به قتل رسید. علت مرگش، لت و کوب توسط شوهرش اعلام شد. رسانه ها گزارش دادند همسر نادیا بازداشت شد و به قتل وی اعتراف کرد و طب عدلی آثار لت و کوب بر جسم نادیا را تایید کرده بود اما محکمه بخاطر نبود شواهد کافی، همسر وی را از قید بازداشت رها کردند و این گونه پرونده قتل نادیا بسته شد. پس از مرگش ذبیح الله جامی، یکی از همصنفی های دانشگاه وی، نوشته است: «سه سال در دانشکده ادبیات دانشگاه هرات هم صنفی من بود اگر می ماند می توانست الهه شعر این سرزمین باشد فرصت ظهور یک فروغ فرخزاد دیگر از ادبیات پارسی با عروج نابهنگام او گرفته شد. هنوز هم سکوت تلخ روزهای اول کلاس بعد از او را به یاد می آورم. در جایگاهی که او می نشست دسته گلی نهاده شده بود و تا چند روز هیچ استادی یاری حضور در صنف را نداشت هر کس آمد بغضش ترکید.» ملالی علوی نیز درباره اولین دیدار حضوری نادیا نوشته است: «با نام نادیا انجمن آشنایی داشتم، ولی در یکی از روز ها در یک محفل عروسی در یکی از تالار های شهر هرات حسب اتفاق در گوشه یی از سالون میزی قرار داشت که تنها یک خانم آنجا نشسته بود و میزبان محفل دستم را گرفت و پسوی همان میز رهنمایی کردم رفتم و در چوکی مقابل این خانم معصوم نشستم و با تبسمی در عالم ناشناسی برایش سلامی تقدیم کردم و او هم با بسیار آرامی احوالپرسی کرد. مدتی طولانی چشم هایش در گوشه ای از میز خیره شده بود و همش طرف زمین نگاه می کرد. چادر سیاه به سر شانه هایش و لباس لاجوردی داشت، بی نهایت کنجکاو شدم و با خودم می گفتم این شخص تپ شاعرانه دارد و همانند بسیاری از شاعران آرام و خاموش است، از وی پرسیدم ببخشید نام شما؟ گفت نادیا انجمن! با تعجب پرسیدم نادیا انجمن خودتان هستید؟ من یک شعر تانرا در روزنامه اتفاق اسلام خواندم و همه روزه در مکتب از زبان دوستان تان نام شما را و یا اشعار تانرا میشنوم. لبخندی بسیار زرد گفت زد گفت بلی منم بلی گاهی شعر می سرایم ولی آنروز بسیار آرام بود و هر لحظه به نقطه یی خیره میشد دقیقاً چند ماه بعد از آن روز از رسانه ها اطلاع یافتم که نادیا انجمن از دنیا رفت.» مجموعه شعر گل دودی از نادیا انجمن در سال ۱۳۸۴ خورشیدی چاپ شد.

هرات با کوچه های شعر و ادبش با غزلهای ناب و سروده و ناسروده اش بیش از یک دهه است که در سوگ گل سوریش نشست است. نادیا انجمن، زن جوان شاعری که می توانست امروز زنده باشد و گوهری باشد در چرخ ادب فارسی دری امروز افغانستان، اگر قربانی خشونت خانگی نمی شد. کوچه های هرات، هنوز قدمهای پر از دلهره دختر نوجوانی را در سالهای سیاه حکومت طالبان به خاطر دارد که در یک دستش پارچه، نخ و سوزن خیاطی دارد و در دست دیگرش پنهن در زیر چادرش، شیء ممنوعه ای را حمل می کرد، ان شیء ممنوعه کتاب، قلم و کتابچه ای بود، جایی که لطف طبع نادیا را در خود ثبت کرده بود. پارچه و نخ بهانه بود و کارگاه سوزن طلایی در ظاهر نام کارگاه خیاطی را پدک می کشید اما در باطن، محل نشست های مخفیانه ادبی و فرهنگی. نادیا با صدای نازکش شعر تازه سروده اش را می خواند، نیست شوقی که زبان باز کنم از چه بخوانم؟! من که منفور زانم چه بخوانم، چه نخوانم؟ ... من نه آنم بید ضعیفم که به هر باد بلرزم... و در دوره منع دختران از تحصیل، در خانه درس می خواند و بعد از فروپاشی حکومت طالبانی تحصیلات مکتبش را به پایان رساند و در رشته ادبیات دانشگاه ادبیات پذیرفته شد نادیا انجمن شاید نمی دانست که فروپاشی حکومت طالبانی، شر اندیشه طالبانی و افراطی را از اجتماعش دور نکرده است. او پس از ازدواج با یکی از کارمندان دانشگاه هرات از شرکت در محافل ادبی منع شد، این



زمور ملي دفاعي او امنيتي ځواکونه ورځ تر بلې پياوړي کېږي او د افغانانو لپاره د يوه سوله ييز چاپيريال د رامنځته کولو لپاره کلک هوډ لري. د ننگرهار ولايت په اچين، کوت او يو شمېر نورو ولسوالیو کې د افغان ځواکونو عمليات په برياليتوب سره پر مخ روان دي. د دغو عملياتو پر مهال يو شمېر مشکوک کسان نيول شوي او زياته اندازه مهمات او چاودېدونکي توکي کشف شوي دي.

نیروهای ملی دفاعی و امنیتی ما روز به روز نیرومند شده و برای ایجاد یک فضای صلح آمیز برای همه ی افغانها اراده قوی دارند. عملیات های نیروهای افغان در ولسوالی های اچین، کوت و تعدادی دیگری از ولسوالی های ننگرهار موفقانه به پیش میرود. در جریان این عملیات ها، چندین مظنون بازداشت و مقدار زیادی مهمات و مواد منفجره ضبط گردیده است.

افغان ملي دفاعي او امنيتي ځواکونه د خلکو ساتونکي! نیروهای ملی دفاعی و امنیتی افغان برای محافظت مردم!



مزارش
کچه بتول سیدحیدری
قسمت اول

حاکمیت پنج ساله ی طالبان و دوران خفقان و به قهقرا کشیده شدن جامعه ی افغانستان بر هیچ کسی پوشیده نیست و مهم تر از آن با قیدوفشارهای بیش از اندازه که بر زنان و دختران روا داشتند تا جایی که آنان را از اولین حقوق انسانی محروم کردند، در تاریخ سیاست جهان، روسپاهی خود را بیش از پیش ثبت کردند. اما زنان با توجه به دنیای تیره و زندانی که برای آنان جامعه ی مردنمای طالب ساخته بود ، دست از فعالیت و تلاش برنداشتند و آن چه که زنان افغانستان را یک گام از سایر زنان جلوتر نگه داشت ؛ حرکت‌های زیرزمینی و فعالیت های آنان بوده که دور از چشم و فضای رعب طالبان، به صورت گروهی در خانه ها و زیرخانه ها جلسات قرائت و یادگیری قران ، نشست های آموزشی را برای لحظه ای رها نکردند که در تاریخ شفاهی و کتبی این روزگار مستندات آن به جای مانده است.

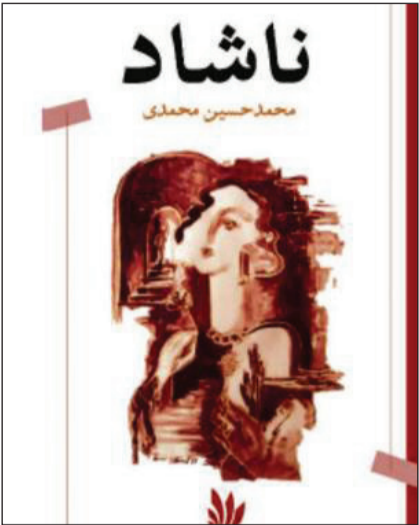
رمان ناشاد که روایت زندگی دختری نوجوان به نام شاجان است با آمدن طالبان و تصرف شهر مزار، زندگی طبیعی گذشته ی خود و خانواده اش دستخوش تغییر می شود و تعادل همه چیز بهم می خورد. پنج سال، ناشاد، شخصیت رمان در زیرزمین خانه از ترس ربوده شدنش توسط طالبان با دستور و نظارت مستقیم پدر زندانی می شود. این پنج سال به گونه ای سخت پیش می رود که دختر تشخیص زمان حتی فصول سال از دستش می رود. (آفتاب بعد ازچاشت ها هنوز تیز است و پوست آدم را می سوزاند، فکر می کنی باید آخرهای تابستان باشد. ص ۵۰)، (امروز چند شنبه است؟ روزها را بیخی از یاد برده ای . ص ۸۸). پنج سال در زیرخانه ای که با تابش آفتاب بیگانه است و فضایی نمور و تاریک و سرد که هوای سالم هم در آن دخمه وجود ندارد و بیشتر ساعات روز را به دختر همراه با کلس ها در آن به سر می برد، رویتن تن هم که باشد جسمش تاب نمی آورد و سیستم ایمنی بدنش با توجه به این که به اختلال پیکا (گل خوردن) هم دچار است، ضعیف و ضعیف تر می شود و دختر در طی این سال ها باید دچار بیماری های رماتیسم، ریزش مو و راشیتیسیم و استخوان دردی شده باشد، جز شخصیت آفسرده و مضطرب که درگیر مسائل و مشکلات روانی تاحدودی شده است، از سلامت بدنی و عقلی خوبی نیز برخوردار است !!

(گردنت شخ شده است، دست هایت شخ شده، پاهایت شخ شده از دستی که هیچ حرکتی نکرده ای و همان طور خیره شده ای به روبرویت، به دیوارکاه گلی زیرخانه، به رفت و آمد کلس ها . ص ۲۳) با چنین وضعیت فضا و مکانی اما باز دختر درحال حرکت است و توان کشیدن سطل سنگین آب یا دویدن را دارد !! (از جایت در پشت صندوقه ی چاه بلند می شوی و به طرف دسته ی چرخ چاه می روی و قوفه ی پر از آب را بالا می کنی و آبش را در سطل ها خالی می کنی و آن را پس درچاه می اندازی و با کف دست نمی مانی که چرخ تیز بچرخد و سروسدا کند. ص ۱۱۶)

در بحث شخصیت پردازی در داستان ما با دومقوله روبرو می شویم یکی خلق شخصیت و دیگری پرداخت شخصیت. خلق شخصیت ساده تر از پرداخت شخصیت می باشد اماپردازش کاری بسیار سخت است که هر نویسنده ای از پس آن به درستی برنمی آید، اما محمدی به جرات می توان گفت که در این دو مقوله بسیار قوی و پخته کارکرده است و چون مجسمه کاری حرفه ای با ظرافت و خرد خرد، ناشاد را نقش زده رنگ کرده و پیش برده است. چنان با مهارت وارد دنیای زنان شده که خود زنان نیز چنین جرات و جسارتی را تاکنون در دنیای قلم نشان نداده اند و به واکاوی پنهان ترین

دختر «ناشاد» افغانستان هنوز می‌گرید

بررسی رمان «ناشاد» از محمدحسین محمدی



لایه های وجودی و روانی زن پای گذاشته است. هنر تصویرسازی و خلق صحنه های بسیار داستانی و زنده، دیگر چیره دستی محمدی را در رمانش نشان می دهد که رمان را یکی از تکنیکی ترین اثرهای این نویسنده کرده است .

(فرق باز می کنی و بعد موهای جمع شده در بین دندان‌های شانه ی چوبی ات را با دست می گیری و به دور سرانگشتانت به هم می پیچانی و از آن ها حلقه ی کوچکی می سازی . سپس موی های حلقه شده بر دور سرانگشتانت را خطا می دهی و وسط آن را با دو انگشت می فشاری و حلقه ی موها به دو شکل بیضوی کوچک تر تقسیم می شود. همان طور که حلقه ی موی ها را در دست نگاه داشته ای ، کف دست راست را بر روی دامنت می مالی و موی های ریخته شده بر دامنت را جمع می کنی و. ص ۲۷)، یکی از درخشان ترین صحنه هایی که محمدی خلق می کند، جایی است که ناشاد، گل این تنها موجودی که تسکین دهنده ی روانش و مست کننده ی وجودش است را مزه مزه می کند. «زبان‌ت را مزه مزه می کنی. دست می بری و باز گل خشک را از قات بوجی های گندم می کنی. در پیش بینی ات می گیری. بوی می کنی. بوی می کنی و بویش را به درون شش هایت کش می کنی. باز به لب هایت نزدیک می کنی. لب هایت را رویش می چسبانی. لب هایت را باز می کنی آرام. انگار می خواهی، کسی را ماچ کنی . گل را در بین دو دندان پیشت می مانی. دندان هایت روی گل را خراش می دهند و آب دهانت با گل خشک گت می شود. زبان‌ت را به کام می چسبانی و جدا می کنی. باز زبان‌ت را به کام می چسبانی و جدا می کنی. بعد آب دهانت را با گل قورت می دهی. ص ۲۸.»

از این دست تصاویر در این رمان که دقت وحوصله ی نویسنده را با جزئی نگری سینمایی برای فضا سازی صحنه های داستان می رساند، در رمان فراوان دیده می شود. صحنه های سپری کردن دختر در زیرخانه یا زمانی که برای قضای حاجت به مستراح می رود و آفتابه ی بی آب با خود می برد یا تصاویری ازاین دست ... (آقا صاحب نشست است، روی چپرکتش و با قیچی کوچکش بروت هایش را قیچی می کند. می دانی که

همیشه کارش همین است. زبانش را می برد در پشت لب بالایی اش و پشت لبش را می پنداند و صاف می کند. ص ۳۹).

درحوزه ی شخصیت پردازی در داستان، نکته ای که اشاره شده این است که طرز رفتار شخصیت ها باید تا پایان داستان ثابت باقی بماند یعنی شخصیت ها در یک لحظه یک جور رفتار نکنند و در لحظه ی دیگر به گونه ی دیگر، مگر این که نویسنده دلایل قانع کننده ای برای تغییر رفتار شخصیت ها چه شخصیت اصلی و چه شخصیت فرعی در جریان داستان ارائه دهد؛ یعنی باید برای تمام رفتار و اعمال شخصیت ها دلیل محکم و باور پذیری وجود داشته باشد، چرا که باورپذیری یکی از عناصر مهم در رفتار وگفتار و خلق و پرداخت شخصیت ها بشمار می رود.

در رمان ناشاد، ما با دو شخصیت مواجه هستیم. میرآغا پدری که سال ها پیش در ایران به سر می برده است و دخترانش به مدرسه می رفته اند و در فضای شادی آن طور که ناشاد یاد می کند، روزگار طی می کردند و زمانی هم که به افغانستان برمی گردند. باز از موقعیت خوبی برخوردار بودند. دخترها به مکتب می رفتند کتاب و دفتر داشتند. تلویزیون و دیش ماهواره در خانه بوده است که با آمدن طالبان مجبور به جمع اوری دیش ماهواره و نابود کردن کتاب ها می شوند و زمانی که دختران بزرگتر همراه با همسران خود قصد ترک افغانستان و رفتن به سرزمین دیگری برای زندگی بهتر و ازادتر داشتند، میرک آغا مقاومت نمی کند و اجازه می دهد، دختران به همراه دامادها بروند و در برابر اصرار برای بردن دختر آخر خانواده، پدر تمایل به ماندن و تنها نشدن خود و همسرش نشان می دهد. چهره ی چندان خشنی از میرآغا در این رمان نمایش داده نشده است. اما به یک باره این شخصیت در داستان تغییر رویه می دهد و دلیلی نیز برای این تغییر یک باره و این همه تند و قیدی در رفتار و خصوص لحن گفتارزننده ی پدر حتی در زمانی که طالبی وجود ندارد و در حریم خصوصی رابطه ی فرزند و پدری قرار نمی گیرد، بدترین تحقیرها را پدر به تنها بازمانده از خانواده و مونس خود و همسرش نسبت می دهد. دیده نمی شود. (از دهانش فقط دو و دشنام می برآید. با تو گپ خویش دو است ص. ۸۱)

مخاطب دلیلی برای این دگردیسی رفتاری و قرار دادن دختر در این حبس خانگی با ان چنان محیطی نمی یابد. اگر ترس از حضور طالبان و خشونت و ذلتی که به زنان و دختران روا می شده را مد نظر قرار دهیم، در این رمان، هیچ ردیایی از این رعب و هراس دیده نمی شود تا خواننده هم این رفتار پدر که هیچ شغلی، برنامه و کاری در زندگی اش جز دیدن دخترش ندارد، این پنج سال زندانی شدن دختر بینوا را محق بداند. نویسنده می توانست برای واقعی نمودن خشونت طالبان و لمس کردن مخاطبش، داستان ها، اختطاف ها، تجاوزها و حوادثی که طالب بر سر زن و دختران در مناطق و شهرها می آوردند، در لایه لای خاطراتی که ناشاد یاد می کند، در حد دو یا سه وقایع کوتاه تلخ و هشداردهنده از زبان قهرمان رمان یا مادر یا پدر نقل کند تا به باورپذیری این حبس طولانی و سرسختی پدر به خواننده کمک شود.

ادامه دارد



چندگیسو

کچه دو شعر از نادیا انجمن

خداحافظ گل سوری!

خداحافظ گل سوری!

کبوترهای سبز جنگلی در دوردست از من

سرود سبز می خواهید

من آهنگ سفر دارم

من و غربت

من و دوری

خداحافظ گل سوری!

سر سرزده‌های بهمن و سیلاب دارد دل

بساط تنگ این خاموشی

این باغ خیالی

ساز رؤیای مرا بی‌رنگ می‌سازد

بیابان در نظر دارم

دریغا درد!

مجبوری!

خداحافظ گل سوری! ...



نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه

بخوانم؟

من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم

چه بگویم سخن از شهید، که زهر است به

کامم

وای از آن مشت ستمگر که بکوبیده دهانم

نیست غمخوار مرا در همه دنیا که

بنازم

چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و

حسرت

که عبث زاده‌ام و مهر بیاید به دهانم

دانم ای دل که بهاران بود و موسم

عشرت

من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم

گرچه دیری است خموشم، نرود نغمه ز

یادم

زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم

یاد آن روز گرمی که قفس را بشکافم

سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم

من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد

بلرزم

دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

اما بین جویه‌ها راه می‌رفتم و تلاش می‌کردم چیزی را ببینم که او می‌بیند. چه چیز این صحرا برای اش جالب است. چرا پنبه؟ چرا مادر؟ یکی از شب‌های شنبه دور آتش رقصیدیم. مرد و زن، دختر و پسر با هم دست به دست داده بودیم و می‌رقصیدیم. کفش‌هایم را از پای بیرون کشیده بودم. پای برهنه زمین را بهتر احساس می‌کردم. مادر در گوشه‌ای نشسته بود و آتش به چهره‌اش سرخی می‌انداخت. به ما نگاه می‌کرد. به من و میخایل که دست‌های همدیگر را گرفته بودیم و می‌رقصیدیم. سخت است همخوان موسیقی رقصیدن وقتی داستان‌ات را کسی گرفته است و محکم به چپ و راست می‌کشد و تو تلاش می‌کنی به چشمان‌اش نگاه اندازی و اصلاً چشمان‌اش پیدا نباشد. با یک تکان دست‌ها به هم نزدیک می‌شدیم و باز یک قدم از هم دور. تمام مدت این بود حرکات رقص ما. وقتی نزدیک به هم می‌شدیم چیزی می‌گفت و باز یک قدم دور. دوباره که نزدیک می‌شدیم سینه‌اش به سینه‌ام می‌رسید. گفت می‌دانی... گفتم نه... دور شدیم و دوباره نزدیک. گفت تو خیلی باک‌راهی... دور شدیم و باز نزدیک... بیخشدید!... تو و حتا مادرت... استادم. بیخشدید! ... دست‌ام را کشیدم. رها نکرد. نزدیک آمد، بکارت همیشه جسمانی نیست، ... مگر نگفتی مثل بزرگسالان با تو حرف بزنم؟

دستان‌ام را کشیدم. رها نکرد. محکم تر گرفت. بلند می‌خندید. بکارت یعنی همین، می‌فهمی چه می‌گویم؟ از عریانی خنده‌اش بیشتر رنجیده بودم. می‌گفت، بکارت تنها جنسی نیست، همه قسمت بدن می‌تواند با کره بماند و یا فتح شود.

ادامه دارد

کارگردان را دیدم کنار کانال آب نشسته بود و گویی به چشمان مادر نگاه می‌کرده باشد به جریان آب خیره بود. شلوار چین رنگ رفته ای داشت و آستین‌های کوتاه تی-شرت‌اش را هم بالا پیچیده بود. عینک دودی آویزان بر کمر بندش برق می‌زد. چشمان خود را گویا می‌خواست ببندد ولی پلک‌های اش به هم نمی‌رسیدند. آژنگ باریکی از چاک چشمان‌اش سر زده بود و تا زیر موی‌های اش قد کشیده بود و به تاره‌های موی ماش-و-برنج‌اش پناه می‌برد.

وقتی دید پشت سرش استاده‌ام، از جای برخاست و دستی به پشت شلوارش برد. روی خاک نشسته بود. دستی که برابم دراز کرد همانی بود که شلوارش را تکانده بود. دستم را محکم گرفت و زود رها کرد. گفت، بیابشین و دوباره سر جای خود نشست. این بار صدای غرغ بلند شد. عینک دودی‌اش را از کمر گرفت و این ور و آن ورش را نگاه کرد. نشکسته بود. رو به بیرون آویزان کرد به جیب کنار سینه اش.

کنارش نشستم. بدون این که به سویم نگاه کند گفت، این آب به کجا می‌رود؟ کتفان‌ام بالا کشیدم. از کجا شروع می‌شود؟ این بار سر تکان دادم. واقعا نمی‌دانستم و یا شاید در این باره فکر نکرده بودم. فکر نکرده بودم که آب‌ها هم از یک جایی شروع می‌شوند و به جای دیگری ختم. این سؤال مثل یک دانه در ذهنم فرو نشست، جوانه زد و شکوفه کرد. شکوفه هایش سؤال‌های نو به نو تحویل‌ام می‌داد.

سبیل تیره و موی پر از خط‌های سفیدش هیچ نشانی از روس بودن‌اش نمی‌داد. بیشتر شبیه گرجی و یا ارمنی بود. اما نگاه‌اش پر بود از جرقه‌های دنیای دیگر. گفت بهتر است بروم در جویه‌های پنبه قدم بزنم و تلاش کنم با چشمان مادر نگاه کنم.

اما ترسی که مرد نظامی به من و مادر وارد کرد شاید کار موثر بود. مردی که وقت خداحافظی‌اش او را در آغوش گرفت و از پیشانی‌اش بوسید. زنان و کودکانی که در صحرا در حال جمع‌آوری پنبه بودند، دور ما را گرفتند و به دختری نگاه می‌کردند همه را در آغوش می‌گرفت و می‌بوسید و خاک زمین را به چشمان‌اش می‌مالید. به چشمانش می‌مالید و شکر می‌کرد. شکر می‌کرد و گریه سر می‌داد و دست مادر پیر خود را می‌بوسید.

زنی از جمع مردم بیرون آمد و دیگ مسی را بین زانوان‌اش گذاشت و شروع کرد به آواز خواندن: «سبزه تا بر خاک نیوفتد کی به بالا قد کشد، قدر آدم هم بلند از خاکساری می‌شود.» خاک‌ساری‌ام قدر مرا بلند نبرده بود، بلکه قدمم را برده زیر خاک و گور کرده بود. همین خاکی که روی آن راه می‌روم و دست به شاخه‌های تیز عریان پنبه می‌برم. در صحرا بی پایان پنبه کنار کنار کانال بزرگ که مکان فیلم‌برداری ما بود.

صحنه ای که بار اول گروه فیلم برداری به محل ما آمدند همین جا کنارهمین کانال سرخ‌آب خیمه‌های سفری خود را پهن کردند. دو واگن قدیمی کالخور را هم آوردند و یکی را برای من و مادر دادند و دیگری را برای کارگردان و سه نفر از فیلم‌برداران. اولین بار دوربین فیلم‌برداری را از نزدیک می‌دیدم. دوربینی که شاید همین جا روی ریل طولانی سوار بود و قد-قد هنرپیشه ها می‌رفت و می‌آمد. بار اول می‌دیدم که میدان پنبه از آن یکنواختی و دروافتادگی خود خارج شده بود. به جایی تبدیل شده بود که دلم می‌خواست شب و روز آن جا بمانم و از این گوشه تا آن گوشه‌ای آن قدم بزنم. به قول مادر من از نسل «سفید دستانی» هستم که رابطه خود با زمین را از دست داده‌اند. نسلی جوانه زده در گلدان‌های گرمخانه.

معرفی کتاب

کچه شهزاده سمرقندی

قسمت چهارم



زمین مادران

با این که خود را شاد نشان می‌داد و چشمکی به سویم انداخت.

نگرانی‌ش را می‌دیدم. نگرانی از پیگیری احتمالی مرد نظامی که سر مزرعه ما را نگه داشت.

اما چشمان مادر می‌درخشید. بار اول در این یک سال گذشته او را چنین شاد و شفاف می‌دیدم. مثل آب دریای اول بهار صافی و شوخی در نگاهش دیده بود.

روی حولی رفتم. به تمام گوشه و کنار خانه و حولی نگاه کردم. انگار از سفر دور و درازی برگشته باشم در و دروازه فرو نشسته و از گرما و سرما گردن به درون کشیده بود. خانه‌ی مادر شبیه یک پیروزی با لباس رنگ رفته بود و پنجره‌های کوچک‌اش فروتنانه به میدان پنبه نگاه می‌کرد.

کفش‌هایم را با احتیاط از پای درآوردم و پای عریان روی آسفالت جا-جا کنده روی حولی قدم زدم. دورانی که پای عریان بیرون می‌دویدم، مادر در آستانه‌ی در نشسته بود و به حرکات من نگاه می‌کرد. از نگاه‌اش می‌توانستم بخوانم که فکر می‌کند به این که بالاخره چه کمک کرد تا حافظه‌ام برگردد. خیر و نذر، پارچه بستن بر درخت مقدس محل و یا دعا‌های شباروزی.



خوانندگان عزیز، نیمروخ بدون جهت گیری خاص سیاسی مقالات و نوشته ها از صاحبان نظر را منتشر می کند. صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فاطمه روشنیان
 سردبیر: مریم شاهی
 ویراستار: ام البنین محمدی
 گزارشگر: آمنه امید
 عکاس: نیلوفر تیکپور
 زیر نظر هیئت تحریر
 بجز رویکرد نیمروخ سایر نوشته ها مسئولیتش به دوش نویسندگان می باشد.
 هفته نامه نیمروخ
 در ویرایش مطالب دست باز دارد.
 شماره تماس: ۰۷۸۶۶۷۷۵۹۹
 آدرس الکترونیکی:
 nimrokhweekly7@gmail.com
 توزیع و چاپ چشمه/ یاسین نادری
 ۰۷۴۴۶۰۰۵۰

جنسیت



دکتر محمد جواد صالحی

قسمت چهارم

جنسیت و پارلمان

نخستین بار در تاریخ افغانستان، نخستین پارلمان افغانستان با عضویت ۱۱۱ نفر از سراسر کشور شروع به فعالیت نمود و همزمان با آن، مشرانو جرگه نیز به فعالیت خود آغاز کرد. اما اعضای پارلمان، تا دوره دوازدهم قانونگذاری در سال ۱۳۴۵ را مردان تشکیل می دادند. در این دوران برای اولین بار سه خانم به نام های اناهیتا راتبزاد، معصومه عصمتی . . . وارد مجلس گردیدند. در دوران جدید، حضور زنان در پارلمان، به صورت چشم گیری افزایش یافت و نقش عمده ای در انتخابات، بازی نمودند.

تعداد اعضای شوراها به تفکیک جنس

صحرایی ۶.۱۷ درصد، آسیا ۶.۱۶ درصد، اقیانوسیه ۶.۱۴ درصد و کشورهای عربی ۶.۹ درصد پارلمان های جهان را زنان تشکیل می دهند. (تا ۳۰ جولای ۲۰۰۷) (یونیسف افغانستان، نقش زنان پارلمانی در تحول سیاسی، کابل، بنیاد هنریش بول)

هم اکنون، ۳۵ زن در کرسی های ریاست ۱۸۹ پارلمان سراسر جهان (که ۴.۱۳ درصد از ۲۶۲ سمت موجود ریاست پارلمان ها و یا یکی از مجلسین می شود) تکیه زده اند. (تا ۳۰ جولای ۲۰۰۷)

جنسیت و پارلمان در افغانستان
 پیشینه پارلمان در افغانستان به سال ۱۳۱۰ و دوره پادشاهی نادرخان بازمی گردد. در آن دوران برای

مشارکت زنان در پارلمان کشورهای مختلف جهان نشان می دهد که سهم آنان در سیاست گذاری کشورها اندک می باشد و آنان راه طولانی را برای کاهش این فاصله دارد. این فاصله هرچند که در کشورهای مختلف توسعه یافته و توسعه نیافته متفاوت است؛ اما حتی در کشورهای اروپایی و امریکا نیز وجود دارد.

براساس آمارها تا پایان ماه جون ۲۰۰۷ میلادی، ۳.۱۷ درصد قانون گذاران بیان دیگر، شمار زن ۶۴۱۲ مردان ۳۰۱۵۶ نفر می باشد. در کشورهای اروپای شمالی، زنان ۶.۴۱ درصد پارلمان ها، در بقیه کشورهای اروپایی ۲.۰ درصد، در کشورهای امریکایی ۲.۰ درصد، افریقای

شاخص ها	مجموع	ذکور	اناث	فیصدی اناث نظر به مجموع
مشرانو جرگه	۶۸	۴۷	۲۱	۹.۳۰
ولسی جرگه	۲۳۹	۱۷۲	۶۷	۰.۲۸
شوراهای ولایتی	۴۵۸	۳۶۱	۹۷	۲.۲۱
اعضای اتحادیه ها	۱۲۲۳۶۹	۹۲۶۶۵	۳۹۷۰۴	۰.۳۰

منبع: سالنامه احصائیوی ۱۳۹۴
 از کتاب جنسیت و سیاست



د مشکوکو فعالیتونو په اړه د پولیسو ۱۱۹ شمېرې ته خبر ورکړئ!



اجازه مه ورکوئ چې دشمنان مو خپلوانو او ملگرو ته زیان ورسوي. له خپلو امنیتي ځواکونو سره مرسته وکړئ او د مشکوکو کړنو په اړه هغوی ته معلومات ورکړئ. په دې توگه تاسو کولی شئ د یوه خوندي چاپیریال په رامنځته کولو کې مرسته وکړئ او خپله کورنۍ او هېوادوال وژغورئ.

له ۱۱۹ شمېرې سره اړیکه ونیسئ - ستاسو هویت پټ ساتل کیږي او تاسې کولی شئ د بیگناه خلکو ژوند وژغورئ.

فعالیت های مشکوک را با تماس به شماره ۱۱۹ پولیس، اطلاع دهید!

اجازه ندهید که دشمنان ما به عزیزان تان آسیب برسانند. با نیروهای امنیتی افغان همکاری نموده، در مورد فعالیت های مشکوک به آنها گزارش دهید. به این ترتیب شما می توانید در ایجاد یک محیط مصون کمک کنید و خانواده و هموطنان تان را نجات دهید.

به شماره ۱۱۹ در تماس شوید - هویت شما محفوظ است، با این کار خود می توانید زندگی مردم بیگناه را نجات دهید.

